

گر به و ماهی تابه

بالاخره

جمله های

بچه ها روی تخته

نوشته شدند. بعضی

جمله ها حتی فاعل و فعل هم

نداشتند، چون قرار بود هر چه را به

ذهنشان می آید سریع بگویند.

بعد، از آن ها خواستم یک بار دیگر همه ی

جمله ها را بخوانند و هر کدام را که برایشان زیبا و

دلچسب و جالب است، توی دفترهایشان بنویسند. تعداد

جمله ها و مقدار آن ها هم مهم نبود.

در مرحله ی بعد، از آن ها خواستم جمله ها را مرتب کنند. برایشان

فاعل، فعل و علامت های دستوری بگذارند. یا هر کلمه ای را که

جمله هایشان را بهتر و زیباتر می کنند، اضافه کنند تا یک متن

خوب درست شود. متن ها چنین مرتب شدند:

- گر به کنار ماهی تابه بود. به هم زُل زده بودند.

ماهی تابه می گفت: «من نمی خواهم ماهی سرخ کنم. زود برو از

این جا! اما گر به به شکمش صابون مالیده بود. از جایش هم تکان

نمی خورد.

ماهی تابه گفت: «اگر نروی، با همین شکم می زنمت.» اما گر به

سمج تر از این حرف ها بود.

- بهتر است بروی. اگر نروی می پزمت.

و همین طور جمله ها را کنار هم گذاشته و متن ها یکی پس از

دیگری خواندنی شده بودند. همه دلشان می خواست نوشته هایشان

را بلند در کلاس بخوانند. واقعاً وصف ناپذیر بود! مشارکت همه ی

دانش آموزان در کلاس! چه لذتی بالاتر از اینکه در درس کلاسی،

همه تعامل داشته باشند و درس به طور جمعی جلو برود. همه

حرف بزنند، بنویسند، بخندند و شاداب باشند!

آن روز من کلاسی شاد و فعال داشتم و حس بسیار خوشایندی

را تجربه کردم!

در آخر به کمک خودشان نوشته ها را اصلاح کردیم. همه باور

داشتند که بلدند، می توانند، می نویسند و سهمی در کلاس دارند.

من هم باور داشتم، بچه ها هنوز آمادگی نوشتن از

مسائل انتزاعی را پیدا نکرده اند. و بهترین کار این بود

که از تصویرسازی برای نوشتن آنچه در ذهن و خیالشان

می گذرد شروع کنم.

من در آن سال، با این روش، استعداد های نهفته را در

بچه ها کشف کردم. حتی علاقه مندی آن ها را

به نوشتن و نویسندگی!

چه کلاسی بود! همه باور کرده بودند

زنگ انشا می تواند پر از شور و نشاط

باشد. بعدها فهمیدم، کاری را که

انجام داده بودم، نوعی بارش مغزی

بوده است.

پاییز را

وصف کنید.

منظره ای را که در

خانه یا بیرون از خانه

دیده اید، توصیف کنید. تابستان

به کجا سفر کرده اید؟ خاطرات سفر

خود را بنویسید. این ها موضوعاتی بودند

که از کودکی به ما می گفتند و ما هم به تکرار

می نوشتیم. در آخر هم نمره ی ۱۸ و ۱۷ می گرفتیم و

زیر آن هم به حروف می نوشتند هجده تمام یا هفده تمام!

علتش را هم نمی فهمیدیم. اما فکر می کردیم هر چه بیشتر صفحه

را پر می کردیم، نمره ی بیشتری هم می گرفتیم. تازه همیشه در

تمامی آن سال ها به حروف نوشتن نمره و کلمه ی «تمام» برایم

سؤال برانگیز بود. بعدها که معلم شدم، تصور خوبی از نمره دادن

نداشتم. حتی تصور و انگیزه ی خوبی هم به نوشتن موضوعات

وصفی نداشتم.

چه باید بکنم و چطور نمره بدهم؟ همه ی این سؤال ها انگیزه ای

شد تا راه تازه ای پیدا کنم. زنگ انشا بود. به بچه ها گفتم امروز

نمی خواهم موضوعی بگویم تا شما درباره ی آن بنویسید. امروز کار

دیگری می کنیم. بعد با خط درشت و خوانا روی تخته ی کلاس

نوشتیم: «گر به، ماهی تابه» دو کلمه ی بی ربط.

همان طور که بچه ها در نهایت سکوت و نابوری مرا نگاه می کردند،

از آن ها خواستم هر جمله ای را که درباره ی این کلمه ها به ذهنشان

می آید (خنده دار، بی ربط، بی معنی، مضحک و یا معنی دار) بگویند.

به یکی از بچه ها هم گفتم جمله ها را ریز روی تخته بنویسید؛

طوری که همه ی جمله ها روی تخته جا شوند. کلاس به هیجان

آمد. همه اظهار نظر می کردند و تند و تند جمله های متفاوت

می گفتند:

- گر به کنار ماهی نشسته است. مواظب باش دُمت نسوزد.

- گر به به ماهی تابه ی خالی نگاه می کند.

- ماهی تابه از گر به می ترسد.

- گر به ی از پشت پنجره به کیبوتر نگاه کرد.

- گر به میومی می کند و می گوید، زود باشید ماهی را بیاورید و

بیندازید داخل ماهی تابه.

- ماهی تابه به گر به گفت اگر من بسوزم، تو را هم می سوزانم.

- ماهی تابه گفت کمک! من دارم می سوزم.

- گر به نمی دانست ماهی بخورد یا

کیبوتر؟

- گر به اعتراف کن چند ماهی از ماهی تابه

برداشته ای؟ و گر نه سرخ می شوی!

و همین طور می گفتند و می خندیدند. و

همین طور صدها جمله پشت سر هم به

ذهنشان می آمد. می گفتند و می خندیدند.

کلاس شاد و فعال شده بود.

